

سرهنگ غفارزاده با صدائی که سعی می‌کرد مثل یک دستور خشک و جدی باشد، گفت: «فقط از خودتان دفاع کنید. حاشیه رفتن و تبلیغات مردمی را کنار بگذارید.»

وی به ماده ۱۱۴ قانون دادرسی و کیفر ارتش استناد کرد.

گلserخی پوزخند زد و گفت: «از حرفهای من می‌ترسید؟»

رئیس دادگاه فریاد زد: «به شما دستور می‌دهم ساکت شوید و بنشینید!»

صدای هیجان زده گلserخی بلند شد: «به من دستور ندهید، بروید به سرجوخه‌ها، گروهان‌هایتان دستور بدهید، خیال نمی‌کنم صدای من این قدر بلند باشد که بتواند وجدان خفته‌ای را بیدار کند. خوف نکنید، می‌بینید که در این دادگاه به اصطلاح محترم، همه سرنیزه‌ها از شما حمایت می‌کنند.»

گلserخی در حالیکه می‌نشست با سر به ردیف سربازان مسلحی که دور تا دور سالن دادگاه ایستاده بودند اشاره کرد.

آنگاه کرامت دانشیان با سخنان کوبنده دادگاه را به شدت متزلزل کرد...

وقتی منشی دادگاه نظامی حکم اعدام گلserخی و کرامت دانشیان را قرائت کرد. آن دو دست همدیگر را فشردند و همدیگر را به آغوش گرفتند.

### گلserخی که بود؟

گلserخی تا قبل از دستگیری، محاکمه و اعدام، روزنامه‌نگار و شاعری آگاه بود ابتدا بدون هیچ گونه ایدئولوژی خاصی در ردیف روشنفکران دمکرات از نبودن فضا شدیداً ناراضی بود، یکی از دوستانش درباره وی می‌گوید «... با سکوت موافق نیستم، این شرم‌آور است، با این سانسور روانی باید جنگید.»

غرش گلوله‌های سیاهکل در وجود او طنین پر دامنه‌ای بوجود آورد، خسرو گلserخی که پس از واقعه سیاهکل به خصوص شیفته مبارزات مسلحانه شده بود، در یکی از برخوردهای خود با توده‌ای جوانی آشنا شد و آن جوان او را با عقاید مارکسیستی و لنینیستی آشنا کرد. گلserخی در این سالیان با یک محفل

روشنفکری (مارکسیستی) معاشرت داشت. دوست توده‌ایش به او گفته بود: «...در انقلاب راه میان‌بُر وجود ندارد، نزدیکترین راه، راه راست و یگانه است و انتخاب این تنها راه باید با توجه به مقتضیات اجتماعی و تناقضات و چگونگی صف‌آرایی طبقات جامعه صورت بگیرد.»

گلسرخى ظاهراً قانع نشده بود، اما غریزه تیز وی که حساسیت فوق‌العاده داشت او را به سوی تمایلات رفیق توده‌ای او خواند. یک روز گلسرخى از این دوست توده‌ای‌اش پرسیده بود «در شرایط ما مبرهن‌ترین وظیفه برای یک مبارز خلقی کدام است؟»

قاطعانه در یک جمله کوتاه و ساده به او گفت: «افشای سیاسی». اما در همان اوان گلسرخى در صدد لشکرکشی به درون خود بود ناگهان دوست توده‌ای ناپدید شد...

### دستگیری گلسرخى

توقیف او بیش از همه برای خود وی نامنتظره و غافلگیر کننده بود، او در رابطه با دگرگونی که در افکارش به وجود آمد، بیش از یک سال نمی‌گذشت که از آن محفل روشنفکری بریده بود، زندگی پر تلاش و جستجوگری را آغاز کرده بود.

او در باره کنار کشیدن خود از این محفل گفته بود: «یک مشت جوجه انقلابی روشنفکر می‌خواهند جای چه‌مورا را بگیرند، بنا بر این محفل سیاسی کوچکی که خسرو گلسرخى با سوداها و انتظارات پر شور به آن رو آورده بود، با آزمون تلخی به آن پشت کرد، اما این محفل مانند تارهای عنکبوت دست و پا گیر او شد. او عقیده داشت: «کمترین اشتباه در شرایط ما برای مبارزه انقلابی حکم طناب دار را دارد، طناب دار را دوباره نمی‌توان تجربه کرد.» لیکن گلسرخى در رابطه با همین محفل مارکسیستی دستگیر کردند.

### آخرین دفاعیه گلسرخى

وی در آخرین دفاعیه خود چنین گفت: «جامعه ایران باید بداند که من در اینجا صرفاً بخاطر داشتن افکار مارکسیستی محاکمه و محکوم به مرگ می‌شوم، جرم من نه توطئه است و نه سوء قصد به کسی، بلکه عقاید من است، من در این محکمه که آقایان روزنامه نویسان خارجی نیز حضور دارند علیه این دادگاه، علیه سازندگان این پرونده و علیه صادرکنندگان بی‌مسئولیت رأی دادگاه عادی اعلام جرم می‌کنم. من تمام مراجع و کمیته‌ها و سازمان‌های حقوقی و قضائی جهان را به بذل توجه به این صحنه‌ها، به این جنایت دولتی که در شرف وقوع است دعوت می‌کنم، این مسئله‌ای است که در واقع باید به آن توجه شود، دادگاه نظامی این زحمت را به خود نداده که این پرونده را بخواند» من که یک مارکسیست و لنینیست هستم به شریعت اسلام ارج می‌گذارم.

در زندان هر چه از سوی مقامات تلاش شد که او و دانشیان را وادار به نوشتن توبه‌نامه کنند تا از شاه تقاضای عفو نمایند، موفق نشدند. حکم دادگاه تجدید نظر درباره گلسرخی و کرامت دانشیان ابرام شد، این دو مبارزان راه آزادی در سحرگاه ۲۹ بهمن ۱۳۵۲ اعدام شدند. روزنامه‌ها فقط نوشتند: «حکم دادگاه تجدید نظر درباره گلسرخی و دانشیان ابرام شد».

### هم‌رزم گلسرخی

کرامت دانشیان به اتهام مشابه اتهام گلسرخی دستگیر و دادگاه او را محکوم به مرگ کرد و اعدام شد وی پیش از دستگیر شدن به ساختن فیلمی پرداخته بود و چند فیلم نیز که محتوای آن از محرومیت و فقر توده‌ها حکایت داشت، به همین دلیل توقیف شد. کرامت دانشیان در آخرین دفاع خود در دادگاه نظامی گفت: «اگر وحشتی از نیروی انقلابی و مبارزات مردمی ندارید و در واقع به مرگ طبقه حاکم بر ایران مؤمن نیستید، تاریخ این واقعت را نشان داده و خواهد داد. ایمان ما به پیروزی جنبش نوین ایران در سراسر جوامع جهان عظیم‌ترین قدرت است.»

دانشیان معتقد بود و می‌گفت: «مرگ ناچیزترین هدیه ما برای پیروزی مردم است، هر مرگ دریچه است که بر روی تباهی بسته می‌شود و هر مرگ دریچه‌ای است که بر روی دروغ، فحشاً، فقر و گرسنگی بسته خواهد شد، و آنگاه دریچه‌ای باز خواهد شد که از آن نور زندگی بتابد به این نور باید تن بسپاریم...»

### سرنوشت گروه ابوذر

پس از وقایع ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ گروه‌های بزرگ و کوچک سازمان یافتند، شرایط اختناق و حضور سازمان امنیت (ساواک) امکان ارتباط آزاد این گروه‌ها را به یکدیگر نمی‌داد. این بود که هر چند گاهی، گروه کوچک دست به عملیات انفجاری و ترور شخصیتی می‌زد. پس از پاره‌ای اقدامات مسلحانه از جمله ترور حسن علی منصور به وسیله گروه مؤتلفه (فدائیان اسلام) اندک‌اندک دو جریان عمده، سازمان مجاهدین خلق و چریک‌های فدائی خلق ایران در عرصه نبرد مسلحانه چریکی، حضور خود را اعلام کردند.

در کنار این جریان گروه‌های مسلح دیگری نیز با خط مشی‌ها و اهداف و تفکر مشابه و یا نزدیک بهم فعالیت می‌کردند و چه بسا تلاش داشتند تا به این دو جریان مهم بپیوندند و در همین رابطه هسته چریکی کوچکی در سال ۱۳۵۱ در کادر مذهبی اسلام شکل یافت که اسامی آنها از این قرار است: ولی‌الله سیف - بهمن منشط - عبدالله خداحمی - حجت‌عبدلی - روح‌الله سیف - ماشاالله سیف و دیگران.

یکی از بازماندگان گروه ابوذر «علیرضا کرمعلی» درباره تشکیل این گروه چنین می‌گوید: «ما که خودمان اکثر از قشرهای محروم جامعه بودیم و رنج و محرومیت را همیشه لمس می‌کردیم از مدتها پیش این واقعیت را دریافته بودیم که دیگر سکوت جایز نیست. حرکت انقلابی مجاهدین خلق جرقه امیدی در دل همه ما روشن ساخت و حالا دیگر ما فهمیده بودیم که تنها با قهر انقلابی است که می‌توان با رژیم شاه به مبارزه برخاست و گروه ابوذر را تشکیل دادیم و در

چهارچوب آن دست به عملیات مسلحانه زدیم. البته بعد از دستگیری در زندان تحت آموزش‌های دیگر مبارزان قرار گرفتیم...»

گروه مسلح ابوذر در سال ۱۳۴۵ با کمترین امکانات موجود دست به چند عمل انفجاری و مسلحانه زد از جمله انفجار سازمان زنان نهاوند، آتش زدن اتومبیل ژاندارمری و ماشینهای شرکت تعاونی روستائی و ترور یک ربا خوار نهاوندی و... سرانجام وقتی که پاسبانی را در شهر قم خلع سلاح می‌کردند دستگیر شدند و پس از تحمل شکنجه‌های فراوان در سپیده‌دم ۳۰ بهمن ۱۳۵۲ یعنی درست یک روز پس از اعدام خسرو گل‌سرخ، کرامت دانشیان، این گروه شش نفری بدست جوخه اعدام سپرده شدند.

### قتل تیزآبی در زیر شکنجه

هوشنگ تیزآبی هنگامی به عرصه مبارزه قدم نهاد که هنوز درک روشنی از مسائل سیاسی و اجتماعی ایران نداشت. او سه بار به علت فعالیت سیاسی دستگیر و به یک ماه تا ۵ سال زندان محکوم شد و هر باری که از زندان آزاد می‌شد به مبارزات خود شدت می‌داد. مطالعات زیاد او را به مواضع حزب توده نزدیک کرد و آشنایی او به رادیو پیک ایران منشأ تحوّل فکری وی شد، به این ترتیب او به یک انقلابی تبدیل گردید.

### پیوستگی به حزب توده

هوشنگ تیزآبی پس از آشنایی به مشی سیاسی و سازمان حزب توده و پذیرفتن آن، فعالیت سیاسی خود را بر پایه مشی این حزب قرار داد. پس از مدتی، مخفیانه نشریه‌ای بنام (بسوی حزب) انتشار داد و مقالاتش را بر اساس تحلیل‌های رادیو پیک ایران می‌نوشت. هوشنگ تیزآبی به چند زبان خارجی آشنا بود و استعداد و پشتکار بی‌نظیری

داشت. با مطالعات عمیق و وسیع خود به سرعت بر تئوری مارکسیستی مسلط شد و دانش حاصله را در دفاع از مارکسیست و لنینیست و مبارزه ایدئولوژیک با تئوریه‌ها و نظرات غیر علمی و انحرافی قرار داد، ترجمه‌ها و تألیف‌های او دو نمونه‌ای از این کوشش بود.

به علت همین فعالیتها بود که ساواک از او احساس خطر کرد برای سومین بار وی را دستگیر ساخت. به گفته یکی از دوستانش او را زیر شکنجه در زندان مخوف اوین (که هنوز هم چون هیولائی پابرجاست) در تیر ماه ۱۳۵۲ به قتل رساندند. ولی ساواک اعلام کرد: هوشنگ تیز آبی بعثت مقاومت مسلحانه به قتل رسید. در حالی که همه دوستان او می‌دانستند که تیز آبی با شیوه‌ای مبارزه مسلحانه مخالف بود و او بارها این را اعلام کرده بود.

هوشنگ تیز آبی همیشه در فعالیت بود اما عیب عمده او این بود که گاه از امکانات عملی خود جلو می‌زد. بی‌مهابا برای صید موفقیت‌های بزرگ می‌رفت در این لحظات او در سنگلاخ‌ها زمین می‌افتاد و آنچه را مدت‌ها با شکیبائی و پشت کار انقلابی رشته بود پنبه می‌کرد. هوشنگ تیز آبی برای اینکه آزادانه فعالیت کند از خانواده‌اش جدا شد و این یکی از اشتباهات او بود زیرا با این کار مطمئن‌ترین مسیر امن خود را دور انداخت. هدف او چاپ یک نشریه ماهانه بود گرچه از مسایل چاپ و نشر اطلاعی نداشت اما معتقد بود در جریان کار همه چیز را خواهد آموخت و پیوسته می‌گفت: «وقتی ایمان مردمی در بساط باشد هیچ قفل و دری غیر قابل عبور نیست.»

در آغاز مقداری حروف چاپی دست و پا کرد سپس چند رفیق دانشجویش را برای همکاری دعوت نمود. این دوّمین اشتباه تیز آبی بود که بدون مطالعه دیگران را به همکاری دعوت کرد. هنگامی که در خانه مستقلش در تدارک چاپ اولین شماره نشریه‌اش بود، خود را با مأمورین ساواک روبرو دید وقتی مأمورین به خانه‌اش ریختند همراه او سه نفر دیگر هم دستگیر شدند، یکی از آنها بزودی از

زندان بیرون آمد و دو نفر دیگر در زیر شکنجه هر آنچه می‌دانستند اعتراف کردند... هرچه تیز آبی را شکنجه دادند نتیجه برای مأمورین منفی بود، سرانجام او زیر شکنجه کشته به حال بیهوشی در آمد...

ساعت‌ها از انتقال جسد نیمه جان تیز آبی در سلول تاریک و تنگ می‌گذشت... روزها سپری می‌شد شکنجه مأمورین و سکوت تیز آبی ادامه یافت سرانجام او در سکوت و مقاومت برای همیشه ساکت شد. این خلاصه از کتاب (ارثیه معنوی) در باره تیز آبی نوشته شده است.»

### اعدام چهار مبارز

در سحرگاه روز سی‌ام تیر ۱۳۵۱ حکم اعدام «ناصر صادق» و «علی میهن دوست» و «محمد بازرگانی» و «علی باکری» به امضاء شاه رسید و در میدان تیر مخصوص زندانیان سیاسی اوین (مخوف‌ترین زندان جهان امروز) جلو جوخه آتش قرار گرفته و تیر باران شدند. علی میهن دوست در آخرین دفاعیه خود اظهار داشت: «...همین جا امر اسلحه داشتم دادستان را به خاطر بی‌عدالتیهایش می‌کشتم.»

### علی میهن دوست

متولد ۱۳۲۳ در شهر قزوین بدنیا آمد. وی دانشجوی سال آخر دانشکده فنی دانشگاه تهران بود که دستگیر شد. او در دادگاه گفت: «... برای هیچ گروه و سازمانی امکان ندارد بدون فراگرفتن علم انقلاب زمان دست به تغییر جامعه و محو استثمار بزند. همه شاهدیم که چریک‌های فدایی خلق با درک علم انقلاب راه گشای مبارزه مسلحانه شهری شدند...»

رئیس دادگاه با لحن تمسخرآمیز از او پرسید: «آیا در قرآن راجع به آدم ربایی هم هست؟ میهن دوست در پاسخ به این سؤال گفت: «... بلی هرگاه استثمارگران را یافتید گردنشان را بزنید تا خون جاری گردد و همچنین آدم ربایی کنید (سوره

محمد ۵- ۱) ما جنگ عادلانه آزادی بخش را تا زمانی که دشمن وجود دارد و تجاوزش از بین نرفته عادلانه می‌دانیم، تا استثمار به کلی از بین برود این چنین است مشی آفرینش و جریان تکامل جامعه بشری، و راهی جز این نیست جز از طریق مبارزه مسلحانه، تضاد بین حق و باطل حل نخواهد شد. آزادی بیان و عقیده که یکی از اصولی‌ترین حقوق انسان در منشور ملل متحد است پایمال شده و عقاید مخالف با زور و سر نیزه پاسخ داده می‌شود. کشتار و شکنجه انقلابیون دائماً افزایش می‌یابد، زیرا هدف این انقلابیون تکامل یافتن توده‌های مردم و احقاق حق آنهاست. مبارزه مسلحانه تنها راه آزادی ملت است که سالیان دراز در زیر یوغ سرنیزه زندگی کرده است...: پیروز باد انقلاب مسلحانه خلق ایران»

### ناصر صادقی

صادقی متولد ۱۳۲۳ تحصیلات خود را در دبیرستان مروی و دانشکده فنی به پایان رساند. وی در دادگاه شجاعانه و بدون ترس در دفاع از ایده و خواسته‌های خود چنین بیان داشت: «... در اینجا ما به اتهام کوشش برای سرنگونی رژیم حاکم بر ایران محاکمه می‌شویم. ما با کمال افتخار چنین اتهامی را قبول می‌کنیم احمقانه خواهد بود که اگر کسی ادعا کند که این افراد برای خاطر منافع شخصی خود دست به مبارزه زده‌اند، اشتباه مرحوم دکتر مصدق نخست وزیر قانونی ایران این بود که می‌خواست با منطق و حرف به جنگ زور و قلدری برود، بنابراین ما این درس را بخوبی آموخته‌ایم و جایی برای گفتگو و منطق و حرف نمی‌بینیم. جواب کارگر کوره‌پز خانه که طلب نان می‌کردند با رگبار مسلسل داده می‌شود و دویست نفر در این ماجرا کشته می‌شوند، اعتصاب معلمین و فرهنگیان با کشته شدن دکتر خانعلی و مجروح شدن عده‌ای از فرهنگیان به پایان می‌رسد. جالب اینکه در تمام این موارد قاتلین مردم به علت اجرای دستورات ارتقا می‌یافتند. سرگرد شهرستانی قاتل دکتر خانعلی سرهنگ شهرستانی می‌شود. هنوز آثار شکنجه در



بدن ما از بین نرفته است بالاخره آیا نمی‌دانید که «بهر روز دهقان» در زیر شکنجه شهید شد؟ آیا از علت شهادت «آیت‌الله سعیدی» که در اثر شکنجه جان سپرد خبر ندارید ما از این رژیم (نظام سلطنت) انتظاری جز این نداریم.»

### آخرین دفاع بازرگانی

بازرگانی متولد سال ۱۳۲۵ بود در شهر ارومیه فارغ‌التحصیل از دبیرستان شد و در تهران در مدرسه عالی بازرگانی را به پایان رسانید. بازرگانی در سال ۱۳۴۹ با راهنمای سازمان مجاهدین خلق به فلسطین رفت و با فلسطینی‌ها علیه ارتش اردن هاشمی جنگید. وی در دفاع از خود در دادگاه چنین گفت: «... ما اظهارات دادستان را تحمل کردیم، شما هم حرفهای ما را گوش کنید. ما خود را به عراق نفروخته‌ایم آقای دادستان به قول برشت: آنکه حقیقت را نمی‌داند نادان است و اما آن کسی که حقیقت را می‌داند و می‌پوشاند تبهکار است. آقای دادستان شما کاسه داغتر از آتش هستید. ما و کسانی نظیر ما وقتی در چنین دادگاهی قرار می‌گیریم معمولاً دو نوع می‌توانیم از خود دفاع کنیم. دفاع حقوقی و دفاع ایدئولوژیکی... ما پاک‌ترین جوان‌های این مملکت هستیم. دادگاه واقعی از نظر ما دادگاه الهی است. وقتی تاریخ ایران را ورق بزنیم هیچ دوره‌ای را نمی‌توان یافت که خلق برای گرفتن حق خود در مقابل حکومت استعمارگر ساکت نشسته باشد هر ساله عده زیادی را به محاکمه می‌کشند و محکوم می‌کنند. در ماه گذشته فعالیتهای انقلابیون شامل انفجار، کشتار و شهادت انقلابی بوده است. این تازه آغاز کار است. تاریخ معاصر چرا با خون جوانان رنگین می‌شود؟ اینها که اگر بخواهند بقول خودتان از همه چیز برخوردار می‌شوند، چرا این طور بی‌باکانه روانه زندان می‌گردند علم‌الاجتماع انقلابی به همه این سئوالات پاسخ می‌دهد، زیرا این علم‌الاجتماع در صدد یافتن علت و معلول است. جامعه‌شناسی انقلابی می‌گوید زیربنای هر جامعه اگر جامعه استعماری باشد قطعاً بر استعمار طبقه زحمتکش است. زیربنا اگر بردگی باشد، طبقه زحمتکش برده است و الی آخر...»

در قرآن آمده است: ... نه به حق دیگران تجاوز کنید و نه بپذیرید که به حق شما تجاوز کنند.

### مهندس علی باکری

علی باکری در سال ۱۳۳۲ در میاندوآب در یک خانواده مرفه بدنیا آمد. در دانشکده فنی تهران مثل تمام سالهای تحصیلی دبیرستانی اش در رشته شیمی شاگرد اول شد و فارغ التحصیل گشت. او که می توانست از امکانات خانوادگیش علاوه بر مدارج علمی برای زندگی به اصطلاح راحت استفاده کند، راه خدمت به خلق را پیش گرفت.

### رسول مشکین فام

مشکین فام در سال ۱۳۲۵ در شیراز بدنیا آمد و در دانشکده کشاورزی کرج تحصیلات دانشجوییش را به پایان برد. وی نیز همانند دیگر مبارزان راه آزادی به این گروه پیوست و در یک درگیری گرفتار شد. رسول در تاریخ چهارم خرداد ۱۳۵۱ با چند رزمنده دیگر جلو جوخه اعدام قرار داده شد و تیرباران گردید.

### علی اصغر منتظر حقیقی

منتظر حقیقی در سال ۱۳۲۷ در یک خانواده مذهبی بدنیا آمد. در دوران جوانی بر علیه بهائی گری تبلیغ می کرد او که در دبستان علوی درس خوانده بود، یک روز وقتی از طرف مجاهدین خلق اسلحه تحویل می گرفت گفت: اکنون با آرامش خاطر کار می کنم و شک ندارم که دشمن بدون برداشتن زخم های متعدد به من دست نخواهد یافت. اصغر طی دو مرحله درگیری در خیابان شاهپور (قدیم) و میدان خراسان دو مأمور سازمان امنیت را زخمی کرد و پس از سوزاندن مدارک جیبش و شلیک تمام گلوله هایش بسوی آنها خود نیز به قتل رسید.

### مجید شریف واقفی

مجید در سال ۱۳۲۷ در تهران متولد شد، در همان نخست روزهای تولد، به همراه خانواده راهی اصفهان شده و سالهای کودکی و دوران دبستان و دبیرستان را در آن شهر به سر آورد. از همان سال نوجوانی در حالیکه در دبیرستان ادب اصفهان درس می‌خواند وارد فعالیتهای اجتماعی شد و به انجمن اسلامی راه یافت، در جریان فعالیت در این انجمن‌ها و در ارتباط با بیمارستانها و یتیم‌خانه‌ها به تدریج به نابسامانی اجتماع با وضع رقت بار طبقات محروم آشنا شده، عشق به مردم از یک سو و کینه و نفرت نسبت به دشمنان مردم در وجودش ریشه دوانید. در حالیکه در چشم انداز سیاسی و اجتماعی آن روزگار جز اقدامات (اصلاحی) رفورمیستی چیز دیگری نبود.

مجید واقفی بعد از اتمام تحصیلات، در سال ۱۳۴۵ در زمرة اولین دوره دانشجویی دانشگاه صنعتی در رشته برق به تحصیل پرداخت. در دانشگاه نیز در سالهای نخست، در بنیان‌گذاری انجمن اسلامی دانشگاه فعالیت می‌کرد و در صف بنیان‌گذاران انجمن اسلامی دانشگاه صنعتی بود.

اواخر سال ۱۳۴۷ واقفی به عضویت سازمان مجاهدین خلق درآمد سه سال بعد، در شهریور ۱۳۵۰ در رابطه با اسناد و مدارکی که در (خانه جمعی) بدست آمده بود نام او لو رفت. در آن ایام به عنوان افسر وظیفه در اداره برق منطقه فارابی تهران خدمت می‌کرد که مأمورین سازمان امنیت (ساواک) به اداره‌اش مراجعه کردند.

مأمورین بدون توجه به کارت شناسائی او روی سینه‌اش، سراغ اتاق کارش را از خود او گرفتند. او با خونسردی مأمورین را به اتاق کارش راهنمائی کرد و خود به سرعت آنجا را ترک کرد و از مهلکه جان بدر برد، از همان جا به دانشگاه رفت تعدادی از دوستان هم فکرش را نیز نجات داد. بعد از شهریور ۱۳۵۰ و شروع

زندگی مخفی، مجید همراه سایر دوستانش چون احمد رضایی به بازسازی سازمان پرداخت که در آن هنگام حدود ۹۰ درصد از اعضای برجسته خود را از دست داده بود. در این ایام مجید شریف واقفی، به عنوان یک عنصر فعال و کارآمد و به عنوان معاون «کاظم ذوالنور» که بدست ساواک به قتل رسیده بود فعالیت می‌کرد. و بعد از آن به عنوان مسئول امنیت سازمان مسئول گروه الکترونیک و مسئول رابطه با اعضای اعزامی به خارج از کشور (احتمالاً فلسطین) و ارسال پیام و خبر و تحلیل برای آنها انجام وظیفه می‌کرد و به نقطه نظرهای ایدئولوژی تازه‌اش رسیده بود، در این طریق کوشش‌های او تا ۱۶ اردیبهشت ۱۳۵۴ ادامه یافت و سرانجام وقتی می‌خواست مواضع سازمان مجاهدین را روشن نماید مورد سوء قصد افراد نفوذی قرار گرفت و به قتل رسیده جسدش نیز به آتش کشیده شد...

### چهار رضائی پیشاهنگ مبارزه

احمد رضائی، رضا رضائی، مهدی رضائی و صدیقه رضائی، مادر این چهار رزمنده می‌گفت: «...اولین فرزندم رضا رضائی از اعضای کادر مرکزی سازمان مجاهدین خلق بود. وی هنگامی که دستگیر شد، سال چهارم دندانپزشکی را پایان می‌برد بعد از دستگیری او فرزند دیگرم که دبیر بود و مهدی که دانشجوی بود و همچنین دخترم صدیقه و دیگر اعضای خانواده مان دستگیر شدند. رضا، احمد، مهدی و صدیقه از سال ۱۳۵۰ به بعد توسط مأموران سازمان امنیت کشته شدند.» مادر رضائی‌ها این فاجعه بزرگ خانواده‌اش را چنین شرح داده: «...صدیقه در ۱۵ سالگی به کمک عده‌ای دیگر از هم‌زمانش (اشرف دهقانی) یکی از مجاهدان را از زندان فرار داد و بعد دستگیر شد و نه تنها او که همه اعضای خانواده ما پس از دستگیری: من به سه سال زندان، دامادم به ۱۵ سال و یکی دیگر از دخترانم به چهار سال و دختر دیگرم که به هنگام دستگیری باردار

بود به شش سال زندان محکوم شدیم و بعدها یکی دیگر از دخترانم بنام سیمین که چند بار به ملاقات خواهرش به زندان رفته بود دستگیر و به حبس ابد محکوم شد...» کلام آخر مادر رضائی‌ها چنین بود پروان پاک فرزندان مجاهد شهیدم درود می‌فرستم و به خود می‌بالم که چنین مجاهدانی را به مادر وطن تقدیم کرده‌ام.

### پدر رضائی‌ها چه گفت؟

پدر چهار رزمنده در مصاحبه به خبرنگار یک نشریه گفته بود: «... ما از سال ۵۰ تا ۵۴ هر سال یک قربانی داده‌ایم. دخترم صدیقه در سال ۱۳۴۵ وقتی که ۱۸ سال داشت شهید شد. در سال ۱۳۵۰ پسر بزرگم احمد در زدو خورد با مأمورین به شهادت رسید. یک سال بعد «مهدی» ۱۹ ساله پس از تحمل شکنجه در زندان مخوف اوین محکوم به اعدام شد و رضای ۲۴ ساله نیز در سال ۵۲ به هنگام جنگ مسلحانه با مأموران سازمان امنیت (ساواک) نیز شربت شهادت نوشید...»

### سید محمد مفیدی

سید محمد مفیدی در ۱۶ خرداد سال ۱۳۲۷ در سحرگاه روز مبعث در تهران متولد شد، از این رو اسم محمد روی او گذاشتند. در سال ۱۳۳۴ به مدرسه رفت و در ۱۳۴۶ از دبیرستان دارالفنون در رشته طبیعی فارغ‌التحصیل شد، در دوران دبیرستان، طی جلسات اسلامی که در منزل پدرش «دکتر سید ابراهیم مفیدی» که خود جلسات تفسیر قرآن داشت با اسلام و جهان بینی اسلام آشنا شد. در سالهای آخر دبیرستان با اعضای نهضت آزادی ایران آشنا شد. در همین موقع بود که برادران او که از فعالین نهضت آزادی ایران بودند به زندان افتادند. محمد از همین زمان به مطالعات سیاسی و اجتماعی پرداخت. وی در مدرسه عالی ترجمه قبول شد. ابتدا به کمک دوستان هم فکرش به تشکیل جلسات اسلامی پرداخت و در ضمن برای امرار معاش بتدریس زبان پرداخت. محمد در

دوران دبیرستان علاقه داشت که ساعات فراغت خود را با همسالان بی بضاعت خود بگذراند. یا او در خانه آنها بود یا آنها در خانه او.

مفیدی علاقه داشت که مرتب به پرورشگاهها و یتیم خانه‌ها برود ساعت‌ها به درد دل آنها گوش بدهد، تا روزی که طی جلسات اسلامی با «محمد باقر عباسی» و «احمد رضائی» آشنا شد و به راهنمایی آنها وارد سازمان مجاهدین گردید. از این پس مفیدی و عباسی در کنار هم به فعالیتهای خود افزودند و در چند فقره عملیات مسلحانه شرکت کردند و موفق شدند و همین تجربه آنها در عمل و موفقیتشان باعث شد که مأموریت از بین بردن سرتیپ طاهری به آنها محول گردد و آنها هم این مأموریت را انجام داده و سرتیپ طاهری را ترور کردند و کلاه، کمربند و اسلحه تیمسار طاهری را به غنیمت بردند.

مفیدی در واقعه آب منگل هم شرکت داشت و توانست با مهارت در حالی که تیراندازی مأمورین سازمان امنیت را با تیراندازی پاسخ می داد از معرکه فرار کند. اما حدود یک ماه بعد صبح روز ۲۲ شهریور ۱۳۵۱ توسط مأمورین سازمان امنیت (ساواک) دستگیر شد. در فاصله دستگیری و اعدام در زندان اوین چندین بار بوسیله مأمورین زندان به سختی شکنجه شد. در این شکنجه‌ها پایش شکست و چشمش آسیب دید ولی مقاومت به خرج داد. پیکر خونین او را پس از شکنجه به این سو و آن سو می کشیدند، اما باز هم مقاومت می کرد. مقاومت و سرسختی مفیدی که نه حاضر به تسلیم و نه معرفی همکاران خود شده بود، باز جویهای زندان را به خشم درآورد، تا آنجائیکه به خانواده اش اجازه ندادند با او ملاقات کنند. سرانجام در سحرگاه پنجشنبه ۲۱ دی ماه به حکم دادگاه اعدام آن دو (عباسی و مفیدی) عملی شد.

## فاجعه تاریخی حادثه آتش سوزی سینما رکس آبادان

در حادثه آتش سوزی عمدی سینما رکس آبادان صدها نفر زنده زنده در آتش سوختند. در آن شب سینما رکس آبادان فیلم معروف گوزن‌ها را نشان می‌داد، در این فیلم بهروز وثوقی نقش بسیار عالی و طبیعی معتادی را بازی می‌کرد. مردم آبادان هر شب بلیط تمام ساعت‌ها را می‌خریدند. درست در شب ۲۸ مرداد این فاجعه تاریخی روی داد. (روزی که سپهد زاهدی دست به کودتا زد و با همیاری طیب حاجی رضائی، شعبان جعفری، حبیب بلشویک، ایمان کور و... شاه را که سه روز پیش از ایران فرار کرده بود به کشور بازگرداند. از آن به بعد در روز ۲۸ مرداد هر سال شاه بازگشت خود را جشن می‌گرفت) ... حیرت‌انگیز این است مخالفان شاه این حادثه هولناک را به شاه نسبت داده و طی اعلامیه ساواک را عامل آتش سوزی معرفی کردند. برحسب تصادف آن سال ۲۸ مرداد همزمان با ماه رمضان بود، با این حال مردم شهر آبادان پس از افطار به سینما روی آورده و بسرعت تمام بلیط‌ها را خریدند و وارد سالن سینما شدند. تاریخ خیلی زود ثابت کرد که حادثه دلخراش آتش سوزی آبادان به روند انقلاب سرعتی حیرت‌انگیز بخشید.

یکی از کسانی که فرزند خود را در این آتش سوزی از دست داده بود به گزارشگر نشریه‌ای اظهار می‌دارد: «پس از افطار در روز ۲۸ مرداد پنج فرزندم از من و مادرش اجازه گرفتند که برای دیدن فیلم گوزن‌ها که فیلم آموزنده‌ای بود به

سینما رکس بروند. فاصله خانه ما با سینما حدود ۴۰۰ متر بود، خیلی طول نکشید هیاهو برخاست با همسرم بسرعت از خانه خارج شدم، خیابان پر از مردم بود جلوتر رفتم به هر مصیبتی بود خود را به در سینما که در محاصره پلیس و در حال سوختن بود رسانیدم فریاد تماشاچیان که هنوز زنده بودند به گوش می‌رسید: (کمک کنید، کمک کنید به دادم‌ان برسید). تیمسار رزمی رئیس شهربانی آبادان دستور داده بود که درهای ورودی و خروجی را ببندند به گفته او خرابکاران که سینما را به آتش کشیده بودند نتوانند فرار کنند!! و از مأمورین می‌خواست که اجازه ندهند کسی به سینما نزدیک شود... مأمورین بشدت مانع نزدیک شدن مردم می‌شدند و آنها را با باطوم، لگد و مشت به عقب می‌راندند و بطوری که من زیر دست و پا رفتم دیگر نفهمیدم چه شد نمی‌دانم چه بر من گذشت تا اینکه ساعت دو بعد از نیمه شب خود را در بیمارستان یافتم...

### دو سال بعد...

چرا خانواده‌های دردمند شهدای حادثه آتش سوزی سینمای رکس آبادان که بیش از ۷۰۰ نفر در آن جان باختند از فرط درماندگی و استیصال باید مجبور شوند که چهار ماه دست به تحصن بزنند و چه کسانی با چوب، چماق، قمه و زنجیر حمله کرده و آنها را کتک می‌زدند و فحش می‌دادند و مأمورین انتظامی با مهاجمین برخورد نمی‌کردند و اسناد و مدارکی که این خانواده‌ها به آن اشاره می‌کردند چیست و...

خانواده‌های شهدا مدتی بود دست به تلاشهای وسیعی جهت شناسائی و تشکیل پرونده عاملان فاجعه زدند. آنها با تلگرام‌ها، استمدادها، درخواست‌ها، خواهش‌ها خواستار رسیدگی به پرونده می‌شدند ولی بارها با عدم همکاری و عدم پذیرش مسئولیت از جانب بعضی مسئولان امور روبرو می‌شدند. بارها در راه روشن شدن قضایا موانعی ایجاد شده بود بارها اعلام شد رسیدگی به پرونده سینما رکس بزودی آغاز می‌شود و از کسانی که شکایت و شهادتی نسبت به پرونده داشتند



خواسته شد که به مسئولین امور مراجعه کنند ولی این کار به کندی پیش می‌رفت و هر کسی که هم مسئولیت رسیدگی به حادثه آتش‌سوزی سینما رکس آبادان را پذیرفت پس از مدتی با اضافه کردن اوراق به پرونده‌کار پرونده را رها کرده و به دیگر واگذار نمود. چرا؟

نقیبى دادستان انقلاب که در مرداد ماه ۱۳۵۹ درباره علل کندی رسیدگی به پرونده به خبرنگار روزنامه کیهان گفته بود: هر کسی که آمده است روی این پرونده کار کند او را وابسته به گروهی کرده و شایعات و تهمت‌هایی به او زده و او را نسبت به این کار دلسرد کرده‌اند و حدود دو سال است که این پرونده تقریباً راکد مانده و عاقبت دادگاه را من زیاد خوشبین نمی‌بینم.»

سرانجام متحصنین پس از ۱۱۵ روز تحصن در اداره دارائی، توسط حاکم شرع وقت آبادان و دادیار دادرای انقلاب اسلامی و عده‌ای از پاسداران از محل تحصن اخراج شدند این عمل (یعنی متوسل به زور) مورد اعتراض دادستان ویژه رسیدگی به پرونده واقع شده و وی هشدار داده بود که در صورت تکرار چنین اعمالی نسبت به خانواده‌های قربانیان از ادامه کار معذور خواهد بود. علت بیرون راندن متحصنین نفوذ عوامل ضد انقلاب در صفوف آنان ذکر شده بود و گفته می‌شد که در بین متحصنین تراکت‌هایی دیده شده مبنی بر اینکه هیئت حاکمه فعلی نیز مقصر است (۱).

در گورستان از جنازه‌های سوخته جزغاله شده تلی بوجود آمده بود شناسائی اجساد غیر ممکن بود اشخاصی که کسان، فرزندان خود را در این آتش‌سوزی از دست داده بودند بدون جهت جنازه را زیر و رو می‌کردند... من نیز مثل دیگران نتوانستم آثاری از عزیزان از دست رفته‌ام در این حادثه که بعداً معلوم شد عمدی بوده پیدا کنم. تنها چند جسد که آثاری چون ساعت، انگشتر، حلقه، دستبند داشتند شناسائی در گورها به خاک سپرده شدند باقی مانده را در یک گودال بزرگ کنار هم قرار داده و رویشان خاک ریختند... حالا هفت ماه از این فاجعه می‌گذرد

هنوز قاتل و قاتلان فرزندان ما را معرفی نکرده‌اند... مثل اینکه اسرار این جنایات وحشتناک را هم در همان شب در کنار عزیزان ما برای همیشه دفن کردند.»

یکی از تماشاچیان که توانسته از حادثه جان سالم بدر ببرد به خبرنگار نشریه کیهان گفته بود: «... فیلم شروع شده بود که «بهر روز و ثوقی» را داشتند به کلانتری می‌بردند... در این لحظات فریاد تماشاچیان برخاست: آتش آتش برخاستم دیدم از بالای درهای سالن انتظار آتش به درون سینما زبانه می‌کشد همه ما به دیوار سینما که مشرف به خیابان (امیری) است پناه بردیم. چند نفری رفتند به طرف درهای خروجی، اما درها بسته بود! هر چه فریاد کشیدیم کسی بداد ما نرسید! نه از راهنما خبری بود و نه از دیگر کارکنان سینما... فیلم قطع شد. چراغ‌ها نیز خاموش شد، مردم برای نجات جان خود بهر سوئی می‌دویدند... کمک می‌خواستند. صدای جیغ و شیون و فریادها از وحشت به آسمان می‌رفت اما گویا هیچ کسی صدای ما را نمی‌شنید.

حرارت داخل سالن هر لحظه بیشتر می‌شد. در اثر حرارت زیاد چراغ‌ها ترکیدند و سالن تاریک شد، فریاد مردم بلندتر و دلخراشتر شده بود. چون همدیگر را نمی‌دیدیم بعضی به اسم یکدیگر را صدا می‌کردند، فکر می‌کنم حدود ۱۵ دقیقه در آن دوزخ بودم. بالاخره با تمام قدرت در یکی از سالن‌های انتظار را شکستم. سالن انتظار پر از دود بود و شعله‌های آتش. فریاد زدم: «بیاید از این طرف! این جا آتش کم است. اما صدای من در میان فریاد و ناله و ضجه صدها نفر گم شد. من و هفت نفر دیگر توانستیم از پله‌های سالن انتظار پائین بیاییم و از در اصلی خارج بشویم. چهار پاسبان جلو در بودند در این هنگام (ساعت ۱۰ شب) تیمسار رزمی رئیس شهربانی از راه رسید و بلافاصله دستور داد که در سینما را ببندند، پاسبانها، با دستبند زندانیان درها را بستند و چند نفری که از پشت سرما داشتند از پله‌ها می‌آمدند، پشت در ماندند و لابد سوختند. از لحظه‌ای که آتش سوزی شروع شد تا دقیقه‌ای که من نجات پیدا کردم بنظرم ۳۵ دقیقه گذشت و هر

کس آن تو بود سوخت و جزغاله شد خودم نتوانستم جسد سه خواهر زاده‌ام را تشخیص بدهم. دولت پس از چندی شخصی بنام «عبدالرضا آشور» را به عنوان عامل این جنایات هولناک دستگیر کرد اما بعدها هیچ گونه اطلاعاتی درباره او به مردم داده نشد.»

### پرونده سه هزار صفحه‌ای

این پرونده سه هزار صفحه‌ای روز ۱۲ فروردین ۱۳۵۸ توسط «عبدالمجید زرگر» دادستان انقلاب آبادان مورد بررسی قرار گرفت و افرادی از طرف دادستان برای تحقیق احضار شدند.

دادستان انقلاب و بازپرس جدید برای دستگیری عاملان فاجعه آبادان تلاش بسیاری می‌کردند از هفتصد تماشاگر سینما تنها هفت نفر زنده مانده بود و بیشتر کسانی که بنوعی دست‌اندرکار بودند ناپدید شدند!! و آنها از خود می‌پرسیدند: چرا همه می‌گویند: بی‌گناهییم، حتی نصیری رئیس ساواک؟ بازپرس دادگاه انقلاب پس از مطالعه پرونده فاجعه سینما رکس آبادان پرونده جدیدی برای تحقیقات تشکیل داد عده‌ای از دستگیر شدگان با وثیقه یک میلیون تومان آزاد شدند، آنگاه تحقیقات پیرامون سر تیپ رزمی رئیس شهربانی آبادان و سروان احيائی که در شب حادثه افسر کشیک کلانتری یک بود که گفته می‌شد که وقوع حریق را دیر به آتش نشانی اطلاع داده است نفر سومی شخصی بنام «کلبعلی زاده» بود که باز پرس نتوانست او را احضار کند، گفته می‌شد او فرار کرده و بطور مخفی در اصفهان می‌کند.

نظر بازپرس سابق این بوده: «... بدون شک «حسن کلبعلی زاده» اطلاعات افشا نشده‌ای درباره فاجعه سینما رکس دارد و ممکن است دستگیری مجدد او راه این معما را بگشاید، ما او را قبلاً دستگیر کردیم، او نخست رفتن به سینما را انکار کرد اما بعد گفت که: من تنها نبودم، چهار نفر بودیم، شایعه دیگری در آن روزها وجود داشت که پیش از وقوع حریق «کلبعلی زاده» را دیده‌اند که توسط عده‌ای ناشناس

با اتومبیل سیاه رنگی دوبار به سینما رکس آورده و برده شده است. بازپرس اولی گفته بود: «... کلبعلی زاده در اواخر بازپرسی اقرار کرد که سینما را آتش زده است. ما می خواستیم عواملی را که او را در این جنایت یاری داده‌اند بشناسیم و بدانیم آن اتومبیل سیاه رنگ به چه کسانی تعلق داشته ولی متأسفانه در اثر انقلاب، در زندان‌ها باز شد و «کلبعلی زاده» نیز مثل دیگر زندانیان گریخت. صرّافی باز پرس قبلی هم چنین گفته بود: «وقتی که کلبعلی زاده در چنگ ما بود، نماینده خبرگزاری پارس و رادیو و تلویزیون با من مصاحبه‌ای بعمل آورد که هنوز پخش نشده است. در این مصاحبه صدا و تصویر کلبعلی زاده نیز محفوظ و موجود است، چون جریان بازجویی از او را عیناً نشان می‌دهد.»

### دادگاه و متهمین سینما رکس آبادان

در دومین جلسه دادگاه مربوط به حادثه جانسوز سینما رکس آبادان (به روایتی ۴۰۰ و به روایت دیگر ۱۰۰۰ نفر زنده زنده سوختند) در ۵۹/۴/۱۰ به ریاست حجت‌الاسلام موسوی تبریزی و دادستانی نقیبه تشکیل گردید در ابتدا رئیس دادگاه اظهار داشت: این یک فیلم سیاسی بود<sup>(۱)</sup>. چندی قبل صاحب سینما را تهدید کرده‌اند که اگر فیلم (گوزن‌ها) نمایش داده شود سینما را آتش خواهند زد. متهم اصلی پرونده سینما رکس آبادان شخصی مفلوک و معتاد و بی جا و مکان بود که در روز محاکمه در دادگاه حاضر شده بود وی در پاسخ به سئوالات دادستان جواب‌های بی سر و ته می‌داد و بنظر می‌رسید از تعادل روانی برخوردار نیست او غیر از خود سه نفر دیگر را همدست خود در آتش زدن سینما معرفی کرد.»

در مصاحبه خبرنگار کیهان با یکی از بازماندگان، وی اظهار داشته بود: ما می‌دانیم شخصی بنام «کلبعلی زاده» دستگیر می‌شود و پس از مدتی بعد از

۱- بارها این فیلم در تهران و شهرستانها نشان داده شد و هیچگونه ممانعتی از ادامه نمایش این فیلم از هیچ سازمانی یا گروهی به عمام نیامد...

پیروزی انقلاب آزاد می‌شود. بعد از پیروزی انقلاب ما به تمام مراجع مسئول مخصوصاً دادستانی مراجعه کردیم. آقایان زرگر دادستان در آن موقع قول‌هایی به ما می‌داند و موقع عمل هیچ کاری نمی‌کردند. آقای زرگر که هنوز نام رستاخیزش معروف است هنوز هم بعد از دو سال باز دادستان شهرستان می‌باشد، ایشان رئیس کانون حزب رستاخیز بوده و اکثر مردم و مسئولین شهر و حاکم شرع مطلعند این آقای زرگر ما را سر می‌دواند قول‌های یک هفته دیگر یک ماه دیگر فاجعه رو خواهد شد، به ما می‌دادند و یک بار در سال گذشته تعدادی از بازماندگان پیش او رفته بودند در برابر آنها اعلام کرده بود که پرونده از نظر من بسته است، چهار نفر سینما را به آتش کشیدند که سه نفر آنها سوخته‌اند و یک نفر بنام «کلبعلی زاده» باقیست او را هم اعدام می‌کنیم و تمام می‌شود!! شخصی را مردم متهم می‌دانستند بنام «حسن کلبعلی زاده» و ما هم اعتراض می‌کردیم که چرا او را دستگیر نمی‌کنید. بالاخره خرداد گذشته ما او را توسط سپاه دستگیر کردیم و قرار شد به زندان برود. این گذشت تا مهر ماه سال گذشته یک گروه بیست و پنج نفری به عنوان نماینده بازماندگان نزد امام رفتند کلبعلی زاده پیش آقا جمعی می‌رود و آقای جمعی هنوز ادعا می‌کند که روحم از فاجعه خیر ندارد. شخص دیگری بنام کریمی هم نشین رزمی طی یک مصاحبه تلویزیونی فاجعه را به اخلاصگران نسبت داد. و گفتار رزمی رئیس شهربانی وقت را تأیید می‌کند. دلیل چیست هیئت حاکمه ۱۸ ماه تمام درباره این پرونده سکوت می‌کند؟

مدّت ۱۸ ماه دنبال پرونده را گرفتیم تا بالاخره دست به تحصن در اداره دارایی زدیم در این مدّت لازم بود دادستان ویژه و سایر مسئولین بیایند و با ما صحبت کنند در این مدّت ما را گروه‌های سیاسی معرفی کردند ما را هر روز (بیکاری) می‌نامیدند و معترض بودند چرا گروه‌های سیاسی از اینها (یعنی ما) حمایت می‌کنند. ما در پاسخ می‌گفتیم چرا گروه‌های مذهبی از ما حمایت نمی‌کردند؟ سر پوشی پرونده توطئه عاملین علیه بازماندگان دیگر اثر ندارد. ما در دادگاه بعدی که فرمایشی است شرکت نمی‌کنیم خواست ما در این دادگاه یکی این بود که آقای شیخ علی تهرانی به

این مسئله رسیدگی کند دیگر اینکه این دادگاه از رادیو و تلویزیون سراسری پخش شود.

### اعدام شش نفر

دادگاه ویژه رسیدگی به فاجعه سینما رکس آبادان پس از ۱۸ جلسه پی در پی سرانجام روز ۱۲ شهریور ۱۳۵۹ رأی خود را صادر کرد. بر اساس رأی دادگاه ویژه ده تن از عاملان فاجعه به اعدام محکوم شدند، حکم اعدام شش تن از آنها سحرگاه روز ۱۳/۶/۱۳۵۹ به اجرا گذاشته شد و چهار محکوم به اعدام در دادگاه حضور نداشتند.

دادگاه همچنین رأی بر برائت پنج تن از متهمان داد و پانزده نفر از متهمان را به زندان محکوم کرد.

دادگاه ویژه همچنین اعلام کرد که محکومان به زندان پس از گذراندن دوران محکومیت می توانند به سرکارهای خود بازگردند.

آخرین جلسه دادگاه ویژه رسیدگی به فاجعه آتش سوزی سینما رکس آبادان صبح ۱۲/۶/۱۳۵۹ تشکیل شد و متهمین به آخرین دفاع خود پرداختند در پایان این جلسه دادگاه وارد شور شد.

اعضای دادگاه پس از چند ساعت مشورت اوایل نیمه شب اعلام کردند حکم دادگاه ویژه در مورد محکومین به اعدام بلافاصله پس از ابلاغ رأی به اجرا درآمد. اعدام شدگان عبارت بودند از ۱ - حسن کلبعلی زاده ۲ - ستوان یکم منوچهر بهمنی ۳ - علی نادری صاحب سینما ۴ - اسفندیار رضانی دهقانی مدیر داخلی سینما ۵ - سید احمد فرج الله مجتهدی شکنجه گر ساواک ۶ - سرهنگ سیاوش امینی آل آقا رئیس سابق اداره اطلاعات شهربانی و افسر ضد خرابکاری

حجت الاسلام موسوی تبریزی رئیس دادگاه ویژه فاجعه سینما رکس آبادان در مصاحبه با خبرگزاری پارس اظهار داشت: پس از پنجاه ساعت محاکمه و مطالعات فراوان در مورد پرونده به این نتیجه رسیدیم که چند عامل در آتش زدن

سینما مؤثر بوده: ۱ - عامل داخلی ۲ - عامل خارجی و اینها ثابت می‌کند که این کار رژیم منحوس بوده و ساواک در این امر دخالت داشته و موردی دیگر این بود که در آن روز چهار نفر از آنها ساعت ۲ همان روز در خانه یکی از ساواکی‌ها رفته و مواد آتشزا یا چیز دیگری گرفته و بیرون آمده بودند

مسئله این است که در آبادان هنوز حکومت نظامی نبود ولی در آن روز تمام سطح شهر زیر پوشش و کنترل نظامی‌ها بوده و قبل از مأموران آتش‌نشانی مأمورین نظامی و شهربانی در اطراف سینما مستقر شده بودند و هنگامی که سینما آتش می‌گیرد تا مردم خبردار می‌شوند، فوری درها بسته می‌شود. شهود گزارش دادند مأمورین شهربانی با زنجیر و دستبند درها را قفل کرده بودند تا مردم برای نجات محاصره شدگان نتوانند کاری انجام دهند و همانجا شروع به تبلیغ کردند که این کار روحانیت است و هنگامی که مردم اعتراض می‌کنند که چرا در سینما را بسته‌اید، بگذارید خود مردم اقدام کنند. در جواب می‌گویند می‌خواهیم خرابکارها را که در طبقه بالای سینما هستند بگیریم، در حالی که در آن شب هیچ کس را نمی‌گیرند و وقتی دریافتند این عمل بنام خودشان تمام شده است، شخصی بنام «آشوری» که یک فرد معیل و بیچاره‌ای است می‌گیرند و ساواکی‌های معروف را به آبادان می‌فرستند و به قول خود مجتهدی و سرهنگ وثوقی و دیگران، ناصری گفته من از طرف شاه مأموریت دارم (!!)) بالاخره این پرونده را بنام «آشوری» تمام می‌کنند. همه دیدند که آن همه تبلیغات درباره کسی که عامل آتش‌سوزی نبوده کردند وقتی که عامل اصلی «حسین کلبعلی‌زاده» بدست دادسرای عادی آبادان در زمان شاه مخلوع دستگیر می‌شود اصلاً روی این شخص تکیه نمی‌کنند و حتی ساواک در دستگیری او هیچکاره، بیچاره، ساده و ضعیف بوده است». از حجت‌الاسلام سنوال می‌شود که بعضی از روزنامه‌های خارجی ادعا می‌کنند آتش زدن سینمای رکز آبادان بوسیله مذهب‌یون بوده است؟ حجت‌الاسلام موسوی تبریزی اظهار می‌دارد: این شخص که سینما را آتش زده به اعتراف خودش مذهبی نبوده و

حتی مشروب می‌خورده است و نوع مشروبش را هم ذکر کرده است و در بازجوئی‌ها تکرار کرده که بیشتر بدیدن فیلم‌های سکسی می‌رفته و اظهار داشته که من روزه نمی‌گرفتم و نماز هم نمی‌خواندم اصلاً این یک آدم هروئینی و مبتلا به مواد مخدر بوده و حتی چند فقره پرونده سرقت داشته و به طور کلی اطلاعاتی از مذهب نداشته تا به خاطر نهضت کاری بکند و مذهبی باشد.

حجت‌الاسلام موسوی در پاسخ به این سؤال خبرنگار پارس که گویا به تأخیر تشکیل این دادگاه از سوی بعضی از گروه‌ها اعتراضاتی شده بود اظهار داشت: البته تأخیر شد و انصافاً باید خیلی زودتر این محاکمات آغاز می‌شد تا گروه‌های منحرف سوء استفاده نکنند و خانواده‌های فاجعه سینما رکس نیز از این تأخیر ناراحت بودند و احتمال می‌دادند شاید مسئله‌ای هست و دولت جمهوری اسلامی نمی‌خواهد دادگاه تشکیل شود در حالیکه چنین نبود و برای رسیدگی به این فاجعه بزرگ و تاریخی دادگاه ویژه لازم بود و دادستان متخصص و قاطع می‌خواست و قاضی شرع آن باید با تدبیر باشد علاوه بر رئیس دادگاه آبادان دادستان کل انقلاب هم از این جهت با کمبود نیرو مواجه بود بالاخره دادستان ویژه پیدا شد که دو ماه پیش از من به آبادان رفته بود و زحمات شبانه روزی بسیار کشید من هم با تمام مشکلاتی که در شهر تبریز داشتم ۱۵ روز به آبادان رفتم و این کار را به اتمام رسانیدم و بعضی از فرصت‌طلبان پیش یکی از متهمین به زندان رفته و گفته بودند، بگو این کار روحانیت است و چون نمی‌خواهند پای خودشان درگیر باشد ترا آزاد می‌کنند و الحمدلله با تشکیل این دادگاه علنی که با حضور تمام خبرنگاران رسانه‌ها از تمام گروه‌ها و حتی خبرنگاران گروه‌های مخالف و تلویزیون هم از اول تا آخر دادگاه بدون کم و کاست ضبط کرد بالاخره حقیقت برای مردم روشن شد...



بخش چهارم  
فراز و فرود سازمان اطلاعات و امنیت کشور  
(ساواک)

## سرنوشت چهار رئیس سازمان اطلاعات و امنیت کشور (ساواک)

### بختیار بنیان گذار ساواک

سازمان اطلاعات و امنیت کشور (ساواک) در اسفند ۱۳۳۶ تأسیس یافت. بعد از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ مستشاران امریکایی در سرویسه‌های امنیتی ایران کار می‌کردند. آنها تصمیم گرفتند ادارات مختلف امنیتی ایران را در یک سازمان واحد جمع‌آوری کنند که وظیفه‌اش اساساً فعالیت ضدّ جاسوسی در جهت اتحاد جماهیر شوروی باشد. لذا به جای ایجاد دو سازمان مستقل (یکی برای مراقبت درون مرزی و دیگری برای مراقبت برون مرزی) هر دو وظیفه را درون سازمان واحدی متمرکز کردند. ماده اول قانون تأسیس ساواک، گردآوری اطلاعات برای امنیت کشور بود و ماده دوم آن تعقیب عملیات جاسوسی از هر سنخ.

مأموریت دوّمی که به ساواک محوّل شد. عبارت بود از: جلوگیری از فعالیت

گروههایی که ایجاد و عضویت در آنها غیر قانونی اعلام شده و جلوگیری از ایجاد گروههایی که مرامشان غیر قانونی است.<sup>(۱)</sup>»

علاوه بر این‌ها ساواک وظیفه اداره اطلاعات عمومی را نیز بر عهده داشت. به منظور پیش‌گیری از هر اقدام شورشی، مأموران ساواک گزارشهایی درباره حالت روحی مخالفان سنتی قدرت در ایران (روحانیت و ارتش) را به شاه ارائه می‌دادند. بدین سان از ایفای نقشهای گوناگونی که از همان ابتدای تأسیس از ساواک خواسته شد، از آن دستگاهی با شهرتی مخوف ساخت.

ساواک از نه اداره کل تشکیل یافت که بعدها اداره بهداری و کارمندان نیز به آن افزوده شد. در کنار واحدهای تخصصی اداری (مدیریت، حسابداری، مالی، کارپردازی، کارگزینی) یا فنی (ترجمه بایگانی سوابق) واحدهای عملیاتی نیز بودند که اداره سوم (عهده دار امنیت داخلی)، از مهمترین آنها بود و همین اداره آخری که به بی‌رحمی شهرت داشت، از شش دایره سیاسی تشکیل می‌شد، که هر یک از دایره‌ها مأمور مراقبت و سرکوبی یک خانواده سیاسی بود:

۱ - دایره مارکسیستها از توده‌ای تا چپ افراطی، مبارزه می‌کرد. در همین دایره شکنجه‌گرانی وجود داشتند در دهه پنجاه منشاء شهرت ساواک گردید.

۲ - دایره غیر مارکسیستها، به جبهه ملی اختصاص داشت. این دایره، علاوه بر آن، بر سازمانهای قانونی هم نظارت می‌کرد (سازمان کارگران ایران، سازمان زنان و غیره) همین دایره بود که بعدها حزب رستاخیز را که شاه در ۱۳۵۳ ایجاد کرد، از لحاظ فعالیتهای تبلیغاتی و صلاحیت نامزدهای انتخاباتی مجلس، زیر نظر گرفت.

۳ - دایره احزاب و گروههای جدایی طلب: وظیفه این اداره نظارت بر مناطق حساس کشور چون کردستان، آذربایجان، خوزستان و جلوگیری از رخنه ایلات

۱ - ماده ۲ تبصره ۳ و ۴.

و عشایری بود که احتمال می‌رفت عامل خطر تجزیه‌طلبی باشند.

۴ - دایره احزاب سیاسی کرد و اقوام دیگر: این دایره به سهم خود فعالیت سیاسی اقلیتهای ملی گوناگون را تحت کنترل داشت.

۵ - دایره احزاب جدید: همان طور که از نامش برمی آید وظیفه داشت در کشور هرگونه اقدام برای فراتر رفتن از ساختارهای رسمی موجود را کشف کند.  
۶ - دایره ششم حافظه اداره سوم بود: در همین دایره همه پرونده‌ها و اطلاعات مربوط به مخالفان رژیم بایگانی می‌شد.

از سال ۱۳۵۰ پرویز ثابتی، (فردی غیر نظامی) به ریاست اداره سوم منصوب شده بود.

### اداره اول

این اداره مأمور طرح و برنامه‌گذاری و کنترل عملیات بود که مستقیماً زیر نظر ریاست کل ساواک اداره می‌شد، دایره‌ای از این اداره، رابطه با سازمانهای جاسوسی دیگر را بویژه باسیا و اینتلیجنت سرویس انگلستان هماهنگ می‌کرد. دایره دیگری از این اداره به جاسوسی سیاسی ایرانیان در خارج از کشور اختصاص یافته بود. ریاست دایره مزبور را سرتیپ «معمد» بر عهده داشت. آخرین دایره اداره اول، معادل دایره اطلاعات عمومی فرانسه بود. این دایره موظف بود با اقدام به نظرسنجی‌ها در میان ایرانیان، ناراضیان را شناسایی کند.

### اداره دوم

این اداره اطلاعات را جمع‌آوری نموده و آنها را برای بهره‌برداری میان اداره‌های هفتم و هشتم توزیع می‌کرد. این اداره تحت امر «سرتیپ فرازیان» بود و با ارتش همکاری می‌کرد.

### اداره چهارم

فعالیت‌های هنری و ادبی تحت نظارت اداره چهارم که مأمور سانسور و ممیزی بود، قرار داشت. قضات دادگاه‌های نظامی از این اداره انتخاب می‌شدند.

### اداره پنجم و ششم

در این دو اداره به امور کارگزینی و بودجه می‌پرداختند.

### اداره هفتم

پیش‌بینی‌ها و تحلیل‌های مربوط به کشورهای خارجی (بویژه خاورمیانه) در این اداره متمرکز بود و این اداره نتیجه مطالعات خود را در اختیار سرویس‌های اطلاعاتی کشورهای هم‌پیمان با ایران قرار می‌داد. ریاست اداره هفتم با «سرتیپ کاوه» بود.

### اداره هشتم

فعالیت‌های ضد جاسوسی و وظیفه اداره هشتم بود: کنترل کارمندان سفارتخانه‌ها و خارجیان بی‌شماری که در ایران کار می‌کردند، با این اداره بود و ریاست اداره هشتم با «سرلشکر هاشمی» بود.

### اداره نهم

ریاست این اداره با «سرهنگ ضرابی» بود، به کار صدور (یا عدم صدور) گذرنامه اشتغال داشت. این اداره موظف بود درباره اشخاص، یا به منظور استخدام در وزارتخانه‌ها یا به منظور ارسال به اداره سوم، گزارش شرح حال تهیه نماید.

به موجب قانون، ساواک مستقیم به نخست وزیر وابسته بود. رئیس آن، که مقامش در سطح معاون وزیر بود، می‌باید نتیجه فعالیت خود را مستقیماً به نخست وزیر گزارش بدهد. اما در عمل، به دلیل کم رنگ شدن تدریجی اهمیت نخست وزیر و وضعیت سیاسی پرتنش در سالهای دهه پنجاه رئیس ساواک بی واسطه با شاه تماس می‌گرفت. ساواک نه در فعالیتهایش آزاد بود و نه در جزئیات تصمیمهایی که اتخاذ می‌کرد. در درون خود سازمان، اداره چهارم دستور داشت خود کارمندان ساواک را زیر نظر بگیرد. در خارج از سازمان، اداره ویژه، (که «حسین فردوست» دوست شاه در رأس آن قرار داشت و خودش نیز عضو ساواک بود) اطلاعات را پیش از ارائه آن به شاه رده‌بندی می‌کرد، علاوه بر این، او موظف بود که رؤسای ساواک را هم زیر نظر بگیرد. این دیوانسالاری نخست وزیر را از مدار امور ساواک خارج کرد. و رئیس ساواک طبق آن برنامه تنظیمی روزهای دوشنبه و چهارشنبه هر هفته برای دادن گزارش امور امنیت به دربار مراجعه می‌کرد.

در سلسله مراتب اداری، مأموران ساواک مقام مأموران پلیس قضایی ارتش را داشتند. کارکنان ساواک تنها به تعقیب اشخاص مظنون برای تحویل آنان به مقامات قضایی اکتفا نمی‌کردند. آنان خود را جزئی از قوه قضائیه می‌دانستند. از (قاضی) تا (وکیل مدافع) همه از ارتش انتخاب می‌شدند. از این رو، بی غرض بودن دادگاهها همیشه می‌توانست محل تردید باشد.

به علاوه، بر خلاف دادگاههای مدنی، دادگاههای نظامی مجبور نبودند برای محاکمات تبلیغ انجام بدهند. سرّی بودن این محاکمات اجازه می‌داد که مردم را درباره اتهاماتی که به شخص متهم وارد می‌شد بی خبر نگاه داشت و او را از «سیاست» با ایجاد نوعی تحریم در حق کسانی که (وارد سیاست شده‌اند) دور کرد. با وصف این، در آغاز کار ساواک، محاکمات متهمین کاملاً سرّی نبود. تا سال ۱۳۵۱ یک یا دو تن از بستگان متهم، گاهی نیز یک ناظر بین المللی، حق

داشتند در محاکمات حضور یابند.

تشکیل دائمی دادگاههای غیر عادی با قانون اساسی ۱۲۸۵ کشور و نیز با متمم قانون اساسی ۱۳۲۵ منافات داشت به موجب متون مذکور (محاکمات سیاسی در صلاحیت دادگاههای عادی هستند مگر در مواردی که قانون پیش بینی کرده است) یا این که: هیچ کس را نمی‌توان بر خلاف میلش از دادرسی دادگاه صالحی (که باید عادلانه او را محاکمه کند) محروم کرد و آن را به دادگاه دیگری احاله نمود و این درست همان کاری بود که ادارهٔ سؤم ساواک انجام می‌داد. ارتش در اختیار شاه بود و او شخصاً رؤسای سازمان امنیت را از مقامات ارتش انتخاب می‌کرد.

از ۱۳۳۶ تا ۱۳۵۷، چهار افسر ارشد در پی یکدیگر در رأس ساواک قرار گرفتند: تیمور بختیار، حسن پاکروان، نعمت‌الله نصیری و ناصر مقدم. تیمور بختیار، فرماندار نظامی تهران و متصدی و بنیان‌گذار ساواک، تا سال ۱۳۴۰ در این سمت باقی بود که شاه در آن سال، به بهانهٔ ناتوانی بختیار در پیش‌بینی بی‌نظمی‌های سیاسی در ابتدای دههٔ چهل، او را کنار گذاشت. در هر حال لقب «پدر ساواک» برازنده سپهبد بختیار بود. تیمور بختیار هیچ امکانات قبلی برای اطلاعات امنیتی نداشت. با این وصف، او در عرض چهار سال تشکیلات سازمان امنیت را که تمام نقاط ایران را زیر پوشش داشت، ایجاد کرد.

در کار ایجاد سازمان دهی ساواک ناصر مقدم و حاجعلی کیا<sup>(۱)</sup> او را یاری دادند بختیار تعداد کثیری از افسران عضو سازمان نظامی حزب توده را که پس از ۱۳۳۳ دستگیر شده بودند به رژیم برگرداند. بختیار که مجذوب سهولت ایدئولوژیکی افسران توده‌ای و شیوهٔ تصنعی‌شان در برخورد با مشکلات

۱- حاجعلی کیا قبل از انقلاب به فرانسه پناهنده شد، یکی از سازمان دهندگان ساواک بود. هر

اجتماعی شده بود. تصمیم گرفت این مهارت و این خبرگی را در خدمت ساواک به کارگیرد. کسی نمی‌داند او از چه راههایی موفق شد برخی از افسران سازمان نظامی حزب توده را متقاعد سازد که با او همکاری کنند.

دو سال پس از کشف شبکه سازمان نظامی حزب توده در ارتش، روزنامه عبرت (نوشته توده‌ایهای پشیمان) که فساد مرام کمونیستی را افشا می‌کرد، در زندان میان افسران توده‌ای دست به دست می‌گشت.

وقتی باقر مؤمنی در پایان دهه ۳۰ از زندان خارج شد، علت مهمی که مانع پیوستن مجدد او به صفوف رهبری حزب توده شد، شایعه‌ای بود که در تهران دهن به دهن می‌گشت به موجب آن حزب توده را شعبه سازمان امنیت می‌دانستند. البته مقداری از این شایعه سازی کار خود سازمان امنیت بود اما بعدها معلوم شد که این شایعه بی‌اساس هم نبوده است. فی‌المثل، محمود جعفریان، مدیر رادیو و تلویزیون در سالهای پنجاه، که عمری را به اتهام عضویت در سازمان نظامی حزب توده در زندان گذرانده بود سرانجام از مقامات کلیدی رژیم شاه شد.

وقتی در سال ۱۳۶۲ دولت جمهوری اسلامی توده‌ایها را بازداشت کرد، معلوم شد که رهبران سطح بالای حزب، مثل میزانی (نفر دوم در رده رهبری) از ابتدای دهه چهل با سازمان امنیت همکاری کرده است.

در خرداد سال پیش از ۱۳۴۰ انتخابات مجلس بیستم می‌بایست انجام می‌گرفت و طبق معمول سنواتی مردم در چند شهر بزرگ به نفع انتخابات آزاد تظاهراتی به راه انداختند، ولی بدون خشونت، با وصف این، شاه انتخابات مجلس را ابتدا به شهریور موکول و سپس آن را کلاً تعطیل کرد. از آن ببعد دامنه نارضایتی روز به روز گسترده‌تر می‌شد و مردم خواهان انتخابات آزاد بودند شاه ناگزیر به برگزاری انتخابات در فاصله دی ماه ۱۳۴۰ گردید. تقلبات فاحش انتخاباتی، سران جبهه ملی را بر آن داشت که انتخابات را تحریم کرده و مردم را به اعتصاب عمومی دعوت نمودند. اعتصاب با موفقیت چشم‌گیری برگزار شد.



شاه در اسفند همان سال تیمور بختیار را به عنوان مسؤول هرج و مرجی که بر خیابانهای تهران حاکم شده بود، از کار برکنار کرد.

تیمور بختیار پیش بینی نکرده بود که نارضایی مردم چنان ابعادی به خود بگیرد، و به ویژه نتوانسته بود انتخاباتی مخدوش را بدون برخورد سازمان دهد. از طرف دیگر نفوذ روزافزون سپهد تیمور بختیار شاه را خشمگین می‌کرد و نمی‌توانست شخصیت نیرومندی چون بختیار را تحمل کند.

بختیار با قرار دادن مردان وفادار به خودش در رأس دستگاههای دولتی مایه تشویش خاطر شاه شده بود.

به همین دلیل بود که شاه ضمن کنار گذاشتن بختیار، در سطح فرماندهی عالی ارتش نیز تغییراتی مهم به عمل آورد و ارتشبد عبدالله هدایت، رئیس ستاد کل ارتش و سرلشکر حاجعلی کیا (رئیس رکن دوم) را بازنشسته کرد. که هر دو آنها هم زمان با بختیار به مشاغل کلیدی منصوب شده بودند. افزایش منظم ثروت شخصی تیمور بختیار به موازات طول خدمتش در رأس ساواک، به شاه اجازه داد که بر اتهام بی‌کفایتی اش، اتهام رشوه خواری را نیز بیفزاید.

بختیار که سودای قدرت سیاسی در سر می‌پروراند، کنار گذاشته شدنش را از طرف شاه نپذیرفت و شروع به ایجاد اختلال در کار رژیم شاه نمود. بختیار با افسران ارشد دیگری که هم زمان با او «استعفا» داده بودند، گروه فشاری تشکیل داد و در اردیبهشت ۱۳۴۰ (زمان نخست وزیری شریف امامی) تظاهرات معلّمان تهرانی برای تقاضای اضافه حقوق به خشونت گرایید و در جریان آن در میدان بهارستان یکی از دبیران تهران «دکتر خانعلی» با شلیک گلوله نیروهای انتظامی کشته شد. در پی آن، تظاهراتی نیز در بازار و در دانشگاه صورت گرفت و زنجیره‌ای از اعتصابات اینجا و آنجا شروع شد. در پشت سر همه بی‌نظمی‌ها اردیبهشت ۱۳۴۰ دست تیمور بختیار دیده می‌شد.

بختیار برای کسب قدرت از دست رفته اش سعی می‌کرد با اعضای جبهه ملی،

که بعد از کودتای ۲۸ مرداد ۳۲ خودش آنها را تار و مار کرده بود، تماس بگیرد. در اواخر سال ۱۳۴۰ با رهبران سابق جبهه ملی مثل دکتر مظفر بقایی رهبر حزب زحمتکشان ملاقات کرده بود این جریان بلافاصله به شاه گزارش داده شد. چندی بعد سپهبد بختیار در سفر به ایالات متحده آمریکا با پرزیدنت کندی ملاقات کرد و چون بزبان انگلیسی آشنا نبود مترجمی همراه خود داشت ... مترجم جریان گفتگویی را که شاهد آن بود، بلافاصله به سازمان امنیت گزارش می دهد. بختیار به «کندی» گفته بود که شاه نمی تواند نظم را در ایران برقرار کند و نیز قدرت انجام اصلاحات اساسی را ندارد و آمادگی خود را برای احراز مقام ریاست جمهوری آینده ایران به اطلاع کندی می رساند. تاریخ نمی گوید که پاسخ پرزیدنت کندی به بختیار چه بوده است، ولی پاسخ شاه سریع بود. شاه در ۶ بهمن ۱۳۴۰ بختیار را به کاخ احضار کرد و به او دستور داد که بلافاصله ایران را ترک کند. او چند ساعت بعد به سوئیس پرواز کرد.

بدنبال تظاهرات عظیم خیابانی در زمان نخست وزیری شریف امامی که در آن یک دبیر به قتل رسید، شاه امینی را مأمور تشکیل کابینه نمود.

برخلاف نخست وزیران پیشین علی امینی گوشش به فرمان شاه نبود. او طرفدار آزادیهای بنیادی بود. در حالی که امینی یکی از بزرگ مالکان ارضی ایران بود، نه صفت «اشتراکی» به او می چسبید و نه تعبیر سوسیالیستی توزیع زمین، مهمتر این که امریکاییان از او پشتیبانی می کردند.

دکتر علی امینی اصلاحات ارضی را با وزیر کشاورزش، حسن ارسنجانی، و مبارزه با فساد مالی را با وزیر دادگستری «نورالدین الموتی» (توده ای سابق که در ۱۳۲۶ از آن حزب کناره گیری کرده بود) آغاز کرد. امینی فکری کرد که برنامه اش را بدون مجلس می تواند به اجرا درآورد این رفتار وی دولت او را از حمایت احزاب سیاسی محروم نمود که سرانجام به سقوط دولت وی انجامید.

### بختیار و ۱۵ خرداد ۱۳۴۲

در بحبوحه شورشهای ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ تهران و شهرستانها، وقتی که ارتش به روی تظاهر کنندگان آتش گشود، هواپیمایی در فرودگاه بغداد به زمین نشست. مردی از آن بیرون آمد و به سرعت سوار اتومبیلی که منتظرش بود شد. او سپهبد تیمور بختیار. رئیس سازمان امنیت سابق ایران بود.

نوشته‌های فراوانی که درباره قیام ۱۳۴۲ وجود دارد در بعضی از این نوشته‌ها اهمیت ویژه‌ای برای نقش تیمور بختیار در این شورش قائل شده‌اند.

تیمور بختیار به عراق آمده بود. در لحظاتی که رژیم شاه در تلاطم بود او می‌خواست نزدیک کشورش باشد تا اگر لازم شد... او با چند تن از رهبران جبهه ملی تماس گرفت، و به ویژه به استمزاج از شیعیان عراق پرداخت تا امکانات قیام مذهبی را بسنجد. سپس، به برآورد تعداد هوادارانی که هنوز در ساواک داشت نسبت به افرادی که بعداً استخدام شده بودند پرداخت تا ببیند در صورت بهم ریختن اوضاع تناسب قوا به نفع اوست یا نه. در عراق رهبران بعثی و در رأسشان صدام حسین تسهیلات ویژه‌ای، از لحاظ اقامتگاه و منابع مالی، به منظور بی‌ثبات کردن سلطنت پهلوی، در اختیار او گذاشتند در حالی ساواک نیز کوچکترین حرکات سپهبد بختیار را زیر نظر داشت.

سپهبد بختیار عباس شهریاری (بانام رمز اسلامی برای ساواک) را در آغاز تشکیل ساواک از میان افراد حزب توده به استخدام آن اداره درآورده بود. تا سال ۱۳۵۱، (سالی که شهریاری بدست چریکها اعدام شد) رهبران تبعیدی حزب توده در اتحاد جماهیر شوروی و در آلمان شرقی کارهای مهم سازماندهی را به شهریاری می‌سپردند سران حزب توده به شهریاری مأموریت داده بودند که دو سازمان زیرزمینی حزبی در تهران و آبادان تشکیل بدهد.

پس از وقایع ۱۵ خرداد ۱۳۴۲، عباس شهریاری با تیمور بختیار در بغداد تماس برقرار کرد. در همین ایام بختیار درصدد برمی‌آید تحرکاتی را در میان